

به سوی خط حسینی

امام موسی صدر

امام موسی صدر :

- من حسینی که به رنج دیدگان اهتمام نوزد، نمی شناسم. به حسینی که شهید گریه می نامندش، ایمان ندارم. من به گریه و زاری برای سبک شدن و تخلیه هیجان و ناراحتی ایمان ندارم.

- سوگواری امام حسین، افراد خوار و ذلیل پرورش نمی دهد، گریه کننده پرورش نمی دهد. عزای امام حسین انسان هایی حسینی پرورش می دهد، انسان هایی که همانند امام حسین سکوت کردن در برابر ستمگر را رد می کنند ...



- اگر ما گریه کنیم، ولی در عین حال برای تضعیف اهداف امام حسین تلاش کنیم؛ اگر گریه کنیم، ولی در صف باطل باشیم؛ اگر گریه کنیم، ولی گواهی دروغ دهیم؛ اگر گریه کنیم، ولی به دشمنان کمک کنیم و به اختلاف و تفرقه در جامعه خود دامن زنیم؛ اگر گریه کنیم، ولی گناهمان بیشتر شود، در این صورت ما گریه می کنیم، ولی در عین حال حسین را نیز می کشیم، زیرا تلاش می کنیم هدف حسین را از بین ببریم که گران بهاتر از خود اوست.
- امام حسین خود را در برابر امتی دید که وجدانش به خواب رفته است: امتی سلطه پذیر و بزدل و طمع کار که نمی تواند حقوق خود را به دست آورد و حاکمان هرگونه که بخواهند با آن برخورد می کنند ...
در برابر این واقعیت تلخ، امام حسین راهی برای بیدار کردن این وجدانها و بازگرداندن خون سالم به رگ های افراد این امت نیافت، جز اینکه بزرگترین جان فشانی را رقم زند.

- «فدا شدن برای علی بن ابی طالب(ع) یعنی چه؟ او با جسم خود در میان ما حاضر نیست، ولی عزیزتر از او در میان حاضر است. دینش، دین پیامبر(ص)؛ تعالیم او و راه و روش و نماز و روزه او حاضر است. بنابراین، همه ما آماده فداکاری در راه او هستیم و انتساب به حضرتش را برای خود افتخار می دانیم.»

من خمرانی اول: "به سوی خط حسینی"

امروز که روز شهادت امام حسین^ع است، پیش از هر چیز باید با تمام وجود به حقیقت این مناسبت و اهداف و ابعاد این مناسبت توجه کنیم. این وظیفه، پیش از هر شخص دیگری، بر ما واجب است، زیرا حسین، پیش از هر کس دیگری، متعلق به ماست. حسین متعلق به ما، اهل مسجد و اهل نماز و شرکت کنندگان در نماز جمعه است. امام حسین^ع هدف خود را از این سفر که به شهادت ایشان انجامید، بیان کرده است و لازم نیست ما درباره هدف مبارک او اجتهاد یا استنباط کنیم. بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وعلى آله الطيبين الطاهرين.

السلام عليك يا ابا عبدالله وعلى الأرواح التي حلت بفنائك، عليك مني سلام الله أبداً ما بقيت و بقى الليل والنهار، ولا جعله الله آخر العهد مني لزيارتكم، السلام على الحسين وعلى بن الحسين وعلى أولاد الحسين وعلى أصحاب الحسين.

امروز که روز شهادت امام حسین^ع است، پیش از هر چیز باید با تمام وجود به حقیقت این مناسبت و اهداف و ابعاد این مناسبت توجه کنیم. این وظیفه، پیش از هر شخص دیگری، بر ما واجب است، زیرا حسین، پیش از هر کس دیگری، متعلق به ماست. حسین متعلق به ما، اهل مسجد و اهل نماز و شرکت کنندگان در نماز جمعه است. امام حسین^ع هدف خود را از این سفر که به شهادت ایشان انجامید، بیان کرده است و لازم نیست ما درباره هدف مبارک او اجتهاد یا استنباط کنیم. هنگامی که از مدینه بیرون می آمد، یعنی هنگامی که این سفر منتهی به مرگ را آغاز کرد، فرمود: «وَأَنْتِ مَا خَرَجْتِ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا ظَالِمًا وَلَا مُفْسِدًا وَإِنَّمَا خَرَجْتِ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ.» [۱] (به خدا سوگند، من از روی سرمستی و سرخوشی یا برای ستمگری و فسادانگیزی قیام نکرده ام، بلکه می خواهم در حد توان، امت جدم را اصلاح کنم. می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم.)

از لحظات آغازین قیام هدف روشن بود. این قیام برای مطالبه خلافت و حکومت و یا برای فتنه انگیزی و آشوب طلبی در امت پیامبر نبود. دشمنی حسین^ع با یزید و یاران یزید، ناشی از خصومت های دیرینه قبل از اسلام میان بنی امیه و بنی هاشم نبود، زیرا این مسائل پایان یافته بود. دست کم این بود که پیامبر و فرزندان و اصحاب ایشان این دشمنی ها را فرو گذاشته بودند. بنابراین، قیام امام حسین^ع جز برای اصلاح و امر به معروف و نهی از منکر نبود. قیام او قیامی برای پاسداری از دین خدا و برپایی نماز و دادن زکات و امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح جامعه اسلامی - در حد توان - بود.

آخرین سخنی هم که امام در پایان این سفر فرمود، یعنی هنگام شهادت و در لحظه دیدار با پروردگار، این بود: «إِنْ كَانَ

دینُ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِمْ إِلَّا بِقَتْلِ فَيَا سَيُوفُ خُدَيْنِي.» (اگر دین محمد جز با کشته شدن من اصلاح نمی‌شود و راست نمی‌گردد، پس ای شمشیرها مرا دریابید.) این جمله، در ابتدای این سفر نیز از او نقل شده است.

در هدف امام شکی نیست. این سفرِ دشوار و فداکاری بزرگی که هیچ فداکاری دیگری شبیه آن نیست، در راه دین بوده است. هر کس دین دارد، حسین برای او و خدمت به او و در راه او کشته شده است و، از این رو، او را «ثارالله» (خون خدا) می‌نامند. معاذ الله! خدا که خون ندارد، کشته نمی‌شود، ولی شهید برای کسانی که به دین خدا ایمان دارند و در مسیر خدا حرکت می‌کنند، شهید می‌شود.

شهادت حسین^ع برای هر انسان مؤمن است و هر چه ایمان انسان بیشتر شود، اختصاص حسین^ع به او بیشتر می‌شود. کسی که از یک درجه ایمان برخوردار است، حسین یک درجه به او اختصاص دارد، و کسی که مثلاً ده درجه از ایمان برخوردار است، حسین نیز به اندازه ده درجه به او اختصاص دارد. وقتی من می‌گویم کسانی که نماز می‌خوانند و به مسجد می‌آیند و شعایر الهی را به پا می‌دارند، حسین پیش از هر کسی اختصاص به آنان دارد، سخنی به گزاف نگفته‌ام و مبالغه نکرده‌ام، زیرا با خواندن نماز و اجتماعات مذهبی و برپا داشتن شعایر الهی، ما همگی ادعا می‌کنیم که مؤمن هستیم و به همان اندازه که ادعا می‌کنیم، حسین متعلق به ماست، زیرا او برای ما و دین ما و خط ما و رفتار ما کشته شد. اندوهی که شما درباره حسین احساس می‌کنید، نشانه ایمان شماست و اگر به او احساسی نداشته باشید و بی‌اعتنایی کنید، نشانه بی‌ایمانی شماست. موضوع روشن است؟ از این رو، امام تأکید می‌کند که پیروان ما کسانی هستند که به سبب اندوه ما اندوهگین و به سبب شادی ما شاد می‌شوند. ما در این روزها، سخت احساس غم و اندوه می‌کنیم، بیش از وقتی که عزیز یا دوست یا خویشاوندی را از دست داده باشیم. چرا اندوه بر حسین بیشتر است، ای برادران؟

مبالغه نمی‌کنم و شعر هم نمی‌گویم، این حقیقت است. انسان وقتی یکی از دوستان یا نزدیکان را از دست می‌دهد، ناراحت می‌شود. چرا؟ چون پناه یا تکیه‌گاه یا عزت خود یا سرپرست یا پیشتیان مالی خود را از دست داده است.

خدمات حسین به دین فراتر از هر خدمت دیگری است. خدمت هیچ‌کس، از برادر و پدر و خویش و دوست و یاور، مانند خدمات حسین نیست. وقتی من برای پدرم اندوهگین می‌شوم، باید برای حسین بیشتر اندوهگین شوم. پدر بودن حسین برای من، فراتر از پدر بودن پدرم برای من است. بنابراین، ما صبح و عصر و شب و همه وقت، مجلس عزا به پا می‌کنیم تا نشان دهیم که اندوه ما بر حسین، فراتر از هر اندوه دیگری است. ما برای از دست دادن عزیزانمان یک یا دو بار یا یک هفته، چهل روز یا یک سال، مراسم عزا می‌گیریم، ولی برای حسین^ع این مراسم هر سال و هر زمان در روز عاشورا و دهه اول محرم، صبح و عصر و شب، برگزار می‌شود. این نشانه چیست؟ نشانه آن است که می‌خواهیم، افزون بر زبان با عمل خود نیز ثابت کنیم که ما عظمت این مصیبت و اندوه بسیار آن را و تأثیر عمیق این شهادت را در دل‌های خود احساس می‌کنیم. حسین^ع پیش از آنکه شهید دیگران باشد، شهید ماست. ما ناراحتیم، چون چیزی را که متعلق به ما بود، از دست داده‌ایم. ما پدر و مادر و دوست و یاور و تکیه‌گاه و عزت و سرپرست و همه‌چیز خود را از دست داده‌ایم، به‌ویژه آنکه احساس می‌کنیم او برای ما فداکاری کرده است. یعنی چه برای ما فداکاری کرده است؟

آیا مبالغه می‌کنم؟ نه، می‌گویم برای ما، بله. ممکن است کسی برای حفظ مال شما کشته شود یا برای حفظ عزت و آبروی شما کشته شود. ولی حسین برای حفظ همه این‌ها، برای من و شما کشته شد. این احساس اندوه عمیق ما در واقع احساس قدردانی عمیق است. ما احساس می‌کنیم که مدیون حسین هستیم و نمی‌توانیم این دین خود را ادا کنیم و او خدمتی کرده و فضل و منتی بر ما دارد که هیچ‌چیز با آن برابری نمی‌کند و ما توان جبران آن را نداریم.

با توجه به این مقدمه، ما نخستین عزاداران و ماتم‌زدگان بر امام حسین^ع هستیم و نخستین کسانی هستیم که قدردان فداکاری‌های اویم. از این رو، باید خدماتی انجام دهیم، نه برای جبران و غرامت، چراکه او فداکاری نکرده تا چیزی در قبال آن از ما بخواهد. خدمت ما به حسین تأکیدی است بر موفقیت و پیروزی او در جهاد. ما وقتی اهداف امام حسین^ع را محقق می‌کنیم، در حقیقت، بر پیروزی حسین^ع می‌افزاییم.

حسین برای چه کشته شد؟ برای دین. پس هرچه دین ما بیشتر و عمیق‌تر شود، حسین پیروزتر بوده است. اگر در جهان یک درجه از دین وجود داشته باشد، حسین صد درجه پیروز شده است و اگر صد درجه از ایمان وجود داشته باشد، پیروزی حسین به مراتب بیشتر بوده است. درست است؟

ما اجتماع‌کنندگان، در این مسجد مقدس و در این روز بزرگ، پیش از هرکس دیگر باید پیام عاشورا را درک کنیم. چرا گریه می‌کنیم؟ چرا اندوهگینیم؟ باید بفهمیم وظیفه ما در برابر این مسئله چیست؟ این وظیفه باید نمود پیدا کند و با زبان و قلب ما تحقق یابد. باید در کارها و احساسات و زبان و نیت ما کاملاً ظهور یابد، زیرا ما نخستین کسانی هستیم که از فداکاری‌های حسین قدردانی می‌کنیم، برای او اندوهگین می‌شویم و برای تحقق اهداف او تلاش می‌کنیم. وقتی به این فکر می‌کنیم که حسین^ع چیزی برای خود نگه نداشت و از بذل مال و آبرو و خانواده و کودکان و دوستان و یاران خودداری نکرد و همه‌چیز، حتی جان خود را فدا کرد، درمی‌یابیم که خدمات او برابر با همه خدمات است. تصور می‌کنید حسین^ع پسرش را دوست نداشت؟ آیا تنها من و شما فرزندانمان را دوست داریم؟ چطور فرزندش را دوست نداشت، درحالی‌که بر سر پیکر بی‌جان علی‌اکبر، بدون هیچ‌گونه تعارفی، آشکارا گفت: «عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا». [۲] (پس از تو دنیا هیچ ارزشی ندارد). آیا درک نمی‌کرد که پسرش جوان است و نمی‌خواهد کشته شود؟ وقتی بر سر جنازه عباس رسید، آیا حسین برادرش را دوست نداشت؟ آیا وجود این برادر و قدرت و تأثیر او را در زندگی درک نمی‌کرد؟ چقدر او برای این برادر زحمت کشیده بود. از این رو، در رویارویی با مصیبت او گفت: «اکنون کمرم شکست.»

امام حسین^ع نیز برادران و فرزندانش را دوست داشت، زندگی را دوست داشت، آسایش را دوست داشت، همه نعمت‌های خداوند را در روی زمین دوست داشت، ولی برای من و شما از قربانی کردن هیچ‌یک از آنان فروگذار نکرد و هر آنچه داشت، برای سعادت من و شما فدا کرد. وظیفه ما در برابر این خدمت چیست؟

اگر من یک ساعت از آسایش یا وقت خود را فدا کنم یا از برخی عادات خود دست بردارم یا واجبات را ادا کنم و گناهان را ترک کنم، آیا تصور می‌کنید کار دشواری صورت داده‌ام؟ هر چقدر هم این کارها دشوار باشد، حسین^ع دشواری‌ها و سختی‌های بیشتری تحمل کرده است. کسی نگوید من به فلان گناه عادت کرده‌ام، چگونه از من می‌خواهید آن را ترک

کنم؟ این کار دشوار است. این کار هر چقدر سخت باشد، حسین^ع کاری بسیار سخت‌تر از آن انجام داد. می‌گوییم: سخت است که بخشی از وقت خود را، مثلاً به نماز یا حج یا ادای حقوق اختصاص دهیم. می‌گوییم: وضعیت حسین^ع سخت‌تر و دشوارتر از وضعیت تو بود، ولی خودداری نکرد.

«هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ.» [۳] حسین به شما نیکی و خدمت کرد، آیا شما نمی‌خواهید با عملی ساختن اهداف حسین^ع به خود نیکی کنید؟

به همان اندازه که در این روزها احساس مصیبت و اندوه عمیق و نیز احساس قدردانی فراوان می‌کنیم، به همان اندازه باید در زندگی و اوضاعمان بازنگری کنیم و خط تازه‌ای برای رفتار و سلوکمان برگزینیم؛ باید تجسم حسینی بودن روی زمین باشیم. در این زمان چقدر ما نیازمند حسینی بودن هستیم. حسینی بودن یعنی اینکه انسان به اوج فداکاری و بخشش و وفاداری و خدمت برسد، بیشترین خدمت و عطا و بخشش از او به دیگران برسد، به بالاترین مرتبه عفو و گذشت برسد. تصور می‌کنید که وقتی عصبانی می‌شوید، خیلی سخت است که از غرور و خودخواهی خود دست بردارید؟ درست است که این کار سخت است، ولی آیا آنچه حسین انجام داد، برایش سخت نبود؟ بنابراین، در سایه یاد حسین و در سالگرد شهادت حسین می‌کوشیم تا دوباره زندگی خود را اصلاح و تنظیم کنیم.

برادران، ما به‌مثابه افراد، خانواده‌ها، شهر و امت، اوضاع داخلی و خارجی‌مان به هیچ شکل مطلوب نیست. هیچ‌یک از کمالات نفسانی در ما وجود ندارد و در برابر جهانیان نیز امتیاز و کمال نداریم. هیچ عزت و افتخاری نداریم؛ هیچ آرمان‌گرایی در اخلاق نداریم؛ هیچ آرمان‌گرایی در زندگی و برخورد با دیگران نداریم؛ آرمانی در تربیت فرزندان نداریم؛ اوضاع نامطلوبی داریم. نمی‌خواهم در این‌باره توضیح دهیم. مسئول این وضعیت خود ما هستیم: «ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ» [۴] خداوند متعال متعلق به هیچ فرد یا امت خاصی نیست. ما خود مسئول وضعیت خود هستیم و خود قادر به تغییر آن هستیم. این فرصت، یعنی ایام عاشورای امام حسین^ع، فرصت خوبی برای تغییر همه اوضاع است. چرا؟ چون زیربنا و اساس و خطوط اصلی زندگی ما و راهی که در زندگی می‌پیماییم، اشتباه است، چون راه حسین نیست. از امروز و در پرتو نام و یاد حسین، می‌توانیم در راه حسین حرکت کنیم و در خط او گام برداریم و شهادت حسین^ع را گرامی بداریم و بر مصیبت بزرگی که از حسین^ع به ما رسیده است، اندوهگین باشیم و این مصیبت را جبران کنیم.

چگونه می‌توانیم حسینی باشیم و در خط حسین حرکت کنیم؟ وقتی که فداکاری کنیم، خدمت کنیم، بکوشیم و از چیزی فروگذار نکنیم. به تمام معنا از غرور و خودخواهی خود دست برداریم. ما تجربه‌هایی را پیش چشم داریم. تجربه فلسطین را که در برابر دیدگانمان است، تصور کنید. دولت‌ها و گروه‌ها و ملت‌ها و جنگ‌افزارها و ثروت‌ها و میلیون‌ها انسان نتوانستند کاری انجام دهند، ولی چند نفر فدایی از جان گذشته و جان بر کف توانستند این جماعت را به حرکت درآورند و کیان این کشور را حفظ کنند. چطور عده‌ای فدایی توانستند چنین کنند؟ عده آنان پانصد یا چهارصد نفر است. به‌طور دقیق کسی نمی‌داند. همین قدر می‌دانیم که کم‌شمار هستند و گروهی اندک از مردم‌اند.

این‌ها را می‌گوییم تا خود را کوچک و حقیر نشماریم و نگرایی من در عرصه زندگی چه کاری می‌توانم صورت دهیم. همه کار

می‌توانی انجام دهی، ولی به شرط آنکه این خودبینی را از خود دور کنی و در خط حسین^ع باشی و بتوانی آنچه از تو می‌خواهند، آنچه راه مبارزه از تو می‌طلبد، آنچه چالش‌های زندگی اقتضا می‌کند و هر آنچه لازم است، تقدیم کنی.

ما اگر توانستیم از راحتی خود چشم‌پوشیم و به کار و تلاش بپردازیم و اگر توانستیم از عادت‌های خود دست برداریم، می‌توانیم تعالی پیدا کنیم؛ اگر توانستیم کینه‌های خود را کنار بگذاریم، می‌توانیم به مرتبه‌ای بالاتر برسیم و با یکدیگر دوستی کنیم و برادر باشیم و دست‌یاری به هم بدهیم؛ اگر عادت‌های عمومی خود را کنار گذاشتیم، یعنی از اینکه بگوییم این خواست مردم است و مدها و جریان‌ها و موج‌های اجتماعی این چنین است، دست برداریم. آیا حسین^ع بر خلاف جریان حرکت نکرد؟ آیا حسین^ع در برابر ستمگران از بزرگ و کوچک و با همه سلاح‌ها و سپاهیان و افکار و آرا و خدمات و تبلیغات آنان نایستاد؟ او به تنهایی با این جریان‌ها و جبهه‌ها مخالفت کرد و از بذل هیچ‌چیزی خودداری نکرد و همه‌چیز را تقدیم کرد.

اگر می‌خواهیم به خط حسین و هدف حسین برسیم و شکوه و عزت خود را بازیابیم و زندگی خود را احیا کنیم، باید در راه حسین^ع حرکت کنیم. اما اگر می‌خواهی آسایش و ثروت و خوشبختی و خودخواهی و اخلاق خود را نگه داری، در همان موقعیتی که هستی می‌مانی و به اندازه سر سوزنی تغییر نمی‌کنی. تو از بیست سال پیش تا کنون همین بوده‌ای و از امروز تا بیست سال دیگر نیز همین خواهی بود تا اینکه بمیری و همه بمیریم. اگر می‌خواهی همان‌گونه که بوده‌ای باشی، هدفت را مشخص کرده‌ای و هدف کوچکی برای خود مشخص کرده‌ای و همچون سنگ یک‌جا مانده‌ای و تغییر نکرده‌ای. ولی هر اندازه تلاش کنی تا بالاتر روی و تعالی یابی و پیشرفت کنی، می‌توانی بخشی از خودبینی خود را کنار بگذاری.

در این روز و در سایه نام و یاد حسین بزرگ، می‌توانیم صفحه جدیدی از زندگی خود را ورق بزنیم. این نکته را به‌طور کوتاه به خودم و شما متذکر می‌شوم که ما در آستانه فصلی جدید از زندگی خود هستیم، در برابر فرصتی تازه از زندگی خود هستیم. می‌توانیم رفتار و مسیر خود را عوض کنیم و به همان سویی برویم که حسین^ع رفت و به وضعیتی بهتر از آنچه امروز داریم، برسیم. برای اینکه به این هدف برسیم، باید با نام و یاد حسین^ع زندگی کنیم و در مجالس عزاداری حضور یابیم و گوش کنیم و به فکر فرو رویم و به خود آییم و غم و اندوه در رفتار و لباس و خانه و شب‌زنده‌داری ما نمود پیدا کند و به این شکل با نام و یاد حسین^ع زندگی کنیم. برای انسان سخت است که خود را تغییر دهد، ولی وقتی صحنه‌های با عظمت کربلا را به یاد می‌آوری و این مصیبت‌ها و فداکاری‌ها و خدمات را به یاد می‌آوری، به یک‌باره تکانی می‌خوری و دگرگون می‌شوی.

پیش از شما نیز جماعتی در چنین روزی دگرگون شده‌اند. عبیدالله بن حر جعفی، آیا از طرفداران عثمان نبود؟ یعنی ادعای خون‌خواهی خلیفه سوم، عثمان، را از امام نداشت؟ او مردی گمراه بود، ولی در چنین روزهایی یک‌باره از خط باطل به خط حق تغییر مسیر داد. چنین چیزی ممکن است.

برادران، این مسئله نیاز به بحث و گفت‌وگو و استدلال ندارد. در این فرصت می‌توانید برنامه و خط‌مشی جدیدی در پیش بگیرید و زندگی شخصی و عمومی خود را اصلاح کنید و برای امت و برادران و فرزندان خود، عزت و سربلندی به ارمغان

آورید. می‌توانید این وضع را تغییر دهید. شما مسجدیان و نمازگزاران و روزه‌داران و سجده‌کنندگان و برپادارندگان شعائر الهی، از دیگران مقدم هستید. شما شروع کنید. این زندگی نیست، برادران، بلکه مرگ تدریجی است. زندگی با گرفتاری و خواری و کینه‌توزی و مصیبت و منتظر حرکت دیگران ماندن تا آنان سرنوشت ما را تعیین کنند، زندگی نیست، مرگ است، و خدا و رسول او هرگز برای ما چنین نخواستند و ما باید نخستین کسانی باشیم که تلاش می‌کنیم و تغییر می‌دهیم و آغاز می‌کنیم، زیرا ما به همان اندازه که دین داریم، به همان اندازه متعلق به حسین هستیم و به همان اندازه و بیش از دیگران، حسین به ما تعلق دارد.

پس بیایید از همین روزهای مبارک آغاز کنیم. بی‌گمان خداوند سبحان نیز از ما دستگیری خواهد کرد و به ما توفیق خواهد داد و ما را از یاران حسین^ع قرار خواهد داد. والسلام علیکم.
پی‌نوشت‌ها:

[۱]. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹. [۲]. همان، ج ۴۵، ص ۴۴.

[۳]. «آیا پاداش نیکی جز نیکی است.» (رحمن، ۶۰)

[۴]. «این به کیفر اعمالی بود که پیش از این کرده بودید و خدا به بندگان ستم روانمی‌دارد.» (انفال، ۵۱)

متن سخنرانی دوم: "معنای حقیقی انتظار"

برخی معتقدند منشأ پیدایش عقیده مهدی منتظر نزد شیعه، ستم‌ها و سرکوب‌هایی است که شیعیان دیده‌اند و در آیین‌ها و مذاهب دیگری هم عقیده‌های مشابه وجود دارد، مانند مسیح (موعود) و رهایی‌بخش و غیر این‌ها نظر حضرت‌عالی چیست؟

سرورم، عقیده مهدی منتظر عقیده‌ای اسلامی و بخشی از عقیده شیعه است. گذشته از ستم‌ها و سرکوب‌هایی که شیعیان دیده‌اند، ادله و روایات صریح و متواتری از پیامبر اسلام در اختیار داریم. متن روایت متواتر چنین است: «أَوَلَمْ يَبْقَ مِنَ الْعَالَمِ إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ ذُرِّيَّتِي إِسْمُهُ إِسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا بَعْدَ مَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا.»

مهدویت بخشی از عقیده ماست. ما همان‌گونه که به امام علی و پیامبر خدا ایمان داریم، به مهدی نیز ایمان داریم. روایاتی که از پیامبر اسلام (ص) درباره مهدی (عج) وارد شده است، نزد دیگر فرقه‌های اسلامی هم متواتر است. من در کتاب‌های فراوانی از مذاهب دیگر و در گفتگو با عالمان مذاهب دیگر به این مطلب رسیده‌ام. در سفر اخیری که به مصر داشتم با شیخ حافظ مصر، شیخ حافظ تیجانی، دیدار کردم و نظرشان را درباره روایاتی که درباره مهدی وارد شده، پرسیدم. وی گفت: ما به این حقیقت ایمان داریم و بسیاری از برادران ما غیر از شیعیان نیز به مهدی ایمان دارند.

منشأ این عقیده اصلاً فشار نیست، بلکه عقیده‌ای ناب است. اما این عقیده اگر درست فهمیده شود، تأثیراتی در وضعیت

اجتماعی دارد. اجازه دهید این موضوع را روشن کنم و مفصل تر بیان کنم و ان شاء الله هدفی جز حقیقت نداریم.

عقیده مهدویت و باور به حضرت مهدی چیست؟ عقیده‌ای عملی و روشن و مقبول از سوی همگان است. ما معتقدیم که انسان در تکامل دائمی است. آیا چنین نیست؟ انسان همواره با حیات و هستی تعامل دارد تا تجربه‌ای جدید بیندوزد و تجربه‌ای تازه بر تجارب خویش بیفزاید و گامی دیگر به سوی کمال بردارد. انسان دائماً در حرکت به سمت تکامل است. بله، انحطاط‌هایی در تمدن انسانی رخ داده که آن‌ها را تجارب می‌شماریم. اگر به مسیر کلی تمدن انسانی بنگریم، نقطه آغاز آن را نقطه صفر می‌بینیم که پس از آن در حال بالا رفتن است و هر چندگاه این نمودار نشان‌دهنده نوسان‌ها و بالا و پایین رفتن‌هاست. دوران انحطاط شاید صد یا دویست و یا حتی پانصد سال باشد دوران‌هایی که محدود است و مجموعه حرکت تمدن انسانی به سوی تعالی و تکامل است.

اگر به فعالیت بشری در ابعاد مختلف، یعنی در زمینه علم و اخلاق و مذهب و کشاورزی و فناوری و فلسفه و هر زمینه دیگری بنگریم، در خواهیم یافت که سیر انسان همواره به سوی کمال و آفریدن برترین‌هاست. این رویکرد به سوی کمال، هدف و عنایت و آرمانی دارد. آرمان‌گرایی کامل در هر چیزی، همان اکتشاف حقایق است. انسان در زمینه اجتماعی صاحب تجاربی است: در دوره‌ای استبداد را تجربه کرد و در دوره‌ای فئودالیسم را و دورانی طولانی سرمایه‌داری را آزمود. اکنون نیز سوسیالیسم را می‌آزماید. استبداد و پادشاهی و جمهوری و دموکراسی را به شکل‌های مختلف آزموده است و به این ترتیب، در حالت تجربه دائمی است. با هر تجربه بهره می‌گیرد، شکست می‌خورد، کامیاب می‌شود و به کمال رو می‌کند.

بهترین نظام‌های محقق‌شدنی و آرمانی که همگان خواهان آن‌اند، نظامی است که انسان در سایه آن فرصت رشد همه توانایی‌هایش را در خود ببیند. در چنین نظامی فرصت تحصیل و کار و برآوردن خواسته‌ها منحصر به گروه خاصی نیست. جامعه آرمانی جامعه‌ای است که در آن ستم روا نمی‌شود. جامعه آرمانی جامعه‌ای است که به قول این ضرب‌المثل در آن گرگ و گوسفند از یک چشمه آب بنوشند. این ضرب‌المثل عامیانه و رایج است. برای تحقق چنین جامعه آرمانی که انسان در پی آن است، باید دو شرط تحقق یابد.

شرط اول، آمادگی پذیرش از سوی مردم است. مردم چگونه آماده می‌شوند؟ یا خسته می‌شوند و هلاک می‌گردند، یعنی از شکست خسته می‌شوند، و یا کمال می‌یابند و به کمال می‌رسند و در وجودشان آمادگی پذیرش هر طرحی را پیدا می‌کنند که نیازهایشان را برآورده کند.

شرط دوم، رهبر است یا شخص رهبر و یا گروه رهبرانی که زبان‌گویای مردم‌اند. انقلاب‌های موفق در جهان چگونه موفق می‌شوند؟ رهبر یا رهبران انقلاب شعاری را طرح می‌کنند. این شعار نیازها و احساسات مردم را پاسخ می‌گوید و در نتیجه، مردم پیرامون این انقلاب گرد هم می‌آیند و انقلابشان پیروز می‌شود. پیامبران هم به همین سبب موفق می‌شوند. پیامبر رسالتی الهی را به مردم عرضه می‌کند. این رسالت الهی نیازهای انسان را در ابعاد مختلف پاسخ می‌دهد و از این روست که

پیامبر پشتیبان پیدا می‌کند و پیروز می‌شود.

افراد یا مجموعه‌اندک مردم اگر پاسخ نیازهای خود را نبینند و یا احساس نکنند که این رسالت به احساساتشان پاسخ می‌دهد، هیچ تلاش و انقلاب و دیانتی پیروز نمی‌شود. حتی قرآن کریم تصریح می‌کند که دین فطری است. یعنی وقتی که پیامبر به مردم مژده و بشارت دین را می‌دهد، در دورن مردم پاسخ آن را می‌یابد. فطرت انسان دعوت پیامبر را اجابت می‌کند. بنابراین، هر حرکت موفق و هر نظام موفق برای موفقیت خود به دو شرط نیاز دارد: شرط اول، آمادگی درونی مردم است، و شرط دوم، رهبر یا گروه رهبری است.

شرط اول در نتیجه تجارب تحقق می‌یابد. جامعه آرمانی زمانی است که مردم آمادگی دائمی می‌یابند و یا به تعبیر حدیث شریف، زمانی که جهان پر از ستم و جور می‌شود و مردم تمایل دارند عدل و قسط را بپذیرند، آن جامعه آرمانی تحقق می‌یابد.

بشارت‌دهنده این نظام، همان مهدی است. عقیده مهدویت مبتنی بر این بشارت‌دهنده نظام آرمانی است که نیازهای جامعه تشنه را برآورده می‌کند. مهدی چنین شخصیتی است. عقیده مهدویت از اینجاست و نه از ستم‌ها و سرکوب‌هایی که عقیده‌رهایی‌بخش را در میان مسیحیان یا شیعه یا اهل سنت و یا گروه‌های دیگر پدید آورده است. حتی انسانی که سرکوب نشده است، به کمال رغبت دارد و این رغبت آمادگی پذیرش دعوت بشارت‌دهنده را در او پدید می‌آورد. بنابراین، مهدی مصداق رهبری است که بشارت‌دهنده نظام آرمانی است و زمانی که آمادگی فراهم شود و انسان‌ها آماده پذیرش این دعوت باشند، موفق خواهد شد. آن مهدی‌ای که شیعه منتظر اوست کیست؟ می‌گویند یکی از نوادگان پیامبر خداست و هم‌نام و هم‌کنیه ایشان. شیعیان درباره عمر و ولادت او عقیده خاصی دارد. این بحثی کلامی است که اگر بخواهید در جایی دیگر آن را طرح خواهیم کرد.

بحث دیگر تأثیر عقیده مهدویت در میان مسلمانان است. این نکته‌ای است که می‌خواهم در آن درنگ کنم و در زمانی مناسب به مسئله عمر امام خواهم پرداخت. عقیده مهدویت دو خدمت بزرگ به جامعه اسلامی کرد. خدمت نخست، امید مستمر است، زیرا در زمان‌های گذشته و، چه بسا، اکنون نیز کار به جایی رسیده که مسلمانان همه درهای جهان را به روی خود بسته دیده‌اند و اهل حق سرکوب شده، آواره و مطرود بوده‌اند. در این دوره‌های سخت و دشوار و پرفشار، اگر امید به مهدی وجود نداشت، پیروان حق تسلیم و در جامعه طاغوتی ذوب می‌شدند و یا در مقابل سلطان ستمگر یا استعمارگران مسلط اگر آمیدی به منجی نباشد، پیروان حق تسلیم می‌شوند. چه چیزی در درون مردم امید را زنده نگه داشته است؟ عقیده به مهدی. یعنی هر ظلم و سرکوب و دشواری و مشکلی که دامن‌گیر ما می‌شد ما احساس می‌کردیم که قطعاً روزی خداوند کسی را برخواهد انگیخت و رهایی‌بخش ما خواهد آمد. همین امر امید ما را حفظ کرد. این نتیجه و دستاورد نخست عقیده مهدویت است.

نتیجهٔ دوم که خواهشمندم بدان توجه کنید، این است که عقیدهٔ مهدویت، مؤمنان را واداشته است تا همواره در آمادگی کامل به سر برند. ما به انتظار ایمان داریم. انتظار چیست؟ انتظار به معنای آمادگی است. اگر اکنون شما با کسی قراری داشته باشید و موعد شما ساعت نه صبح باشد، و به خانه‌اش بروید و ببینید که وی هنوز روی تختش دراز کشیده و برنخاسته است و لباسش را نپوشیده و آمادهٔ بیرون رفتن نشده است، آیا چنین شخصی می‌تواند بگوید که من منتظر شما بودم؟ این انتظار نیست. انتظار یعنی اینکه شخص در لحظهٔ مشخص آماده باشد و نه اینکه شما در را بزنید تا او آماده شود. این مفهوم درست انتظار است. در ادعیه‌ای که دربارهٔ مهدی وارد شده و از جمله در دعای عهد این امر واضح و روشن است، چندان که گویی وی شمشیرش را کشیده است. شخص منتظر باید آمادهٔ خروج باشد. به یاد می‌آورم که در زمان کودکی‌ام در شهر مشهد خراسان ساکن بودیم. پدرم که از علمای بزرگ بود، شمشیری بلند داشت که در صندوق نگه‌داری می‌کرد. در آن زمان کلاشینکف وجود نداشت. اکنون باید کلاشینکف داشته باشیم. کسی که آن صندوق مخصوص نگه‌داری شمشیر را به پدرم اهدا کرد، عالمی زاهد و تقوایی بود. مؤمنان همواره آمادهٔ قیام بوده‌اند. مفهوم انتظار همین است، نه آنکه ما کاری نکنیم و منتظر بمانیم تا امام زمان بیاید و همه چیز را اصلاح کند. این انتظار نیست. چنین فهمی از انتظار همانند تحریفی است که در مفاهیم اسلامی دیگر رخ داده است. عقیدهٔ مهدویت مبتنی بر امید و آمادگی است. عقیدهٔ درست مهدویت این است و شک نیست که این عقیده خدمت فراوانی کرده و امروز هم اگر ما مفهوم مهدویت را در درون خود تصحیح کنیم، خدمات فراوانی خواهد کرد.

تن مخمرانی سوم: "بخشی از کتاب سفر شهادت"

برادران گرامی، حادثهٔ کربلا که ما هر سال آن را زنده می‌کنیم و هر سال آن را در برابر خود ترسیم می‌کنیم و هر سال می‌کوشیم خود را در فضای آن قرار دهیم و جوی حسینی پدید آوریم و تصویر جهاد و مصیبت‌های کربلا را در برابر چشم خود قرار دهیم... ما هر سال به این‌ها نیاز داریم به خصوص در ابتدای سال. سال هجری اسلامی ما با عاشورا و با محرم آغاز می‌شود تا ما از این مکتب و از این سرچشمه توشه‌ای کافی از عزم و اراده برای رویارویی با زندگی دشوار خود برداریم. ما نیاز داریم که از دریای حسینی حجم فراوانی از اراده و نیرو برای مقابله با ظلم و ستم در خانه‌هایمان، در میهن‌مان، در منطقه‌مان و در دنیایمان برداریم. ستمگران بر ضد این امت متحد شده‌اند. آنان به این امت ستم و حقوق آن را پایمال می‌کنند و برای عزت و ثروت و آیندهٔ آن توطئه می‌چینند. ما سخت نیازمند بهره گرفتن از دریای حسینی هستیم تا برای برخورد با تاریکی‌ها و شب‌های تاری که در پیش داریم، آماده شویم. اگر آرام بنشینیم نمی‌توانیم مقابله کنیم، چون ضعف و سستی به تسلیم شدن می‌انجامد.

برادران، علائم این نبرد هر روز نمایان‌تر و نزدیک‌تر می‌شود. روزنامه‌های دنیا پر است از اتهاماتی بر ضد اعراب. می‌گویند اعراب دشمن تمدن هستند و می‌خواهند تمدن را نابود کنند. آنان می‌خواهند فروپاشی تمدن خود را این‌گونه توجیه کنند. تمدن مادی آنان که بر پایه‌های صرفاً خودخواهانه و مصلحت‌جویانه استوار است، ناگزیر در دنیا جنگ به پا می‌کند. جنگ و خودپرستی تمایل به سود و منفعت را تشدید می‌کند. برخورد میان منافع و جنگ در همهٔ زمینه‌ها امری دایمی است و این

مسئله به فروپاشی تمدن آنان می‌انجامد. ولی آنان می‌خواهند سقوط تمدن خود را توجیه کنند و چنین نشان دهند که این اعراب هستند که با افزایش قیمت نفت، تمدنشان را به خطر انداخته‌اند با اینکه می‌دانیم اعراب قیمت نفت را بالا نبرده‌اند بلکه صادرات نفت به دشمنان خود و دوستان اسرائیل را متوقف کرده‌اند. ولی آنان می‌خواهند بر این توجیه خود تأکید کنند و این نشانگر آن است که آنان در حال توطئه‌چینی بر ضد این امت هستند، و نمی‌دانیم چه زمانی ما را با آن غافلگیر می‌کنند.

در نزدیکی ما، اسرائیل به حيله‌گری و دشمنی و توطئه‌های خود ادامه می‌دهد. من دیروز در کفرشوبا بودم. صحنه‌هایی دیدم که دل انسان را به درد می‌آورد. دیدم ده‌ها و بلکه صدها نفر از کوچک و بزرگ ائاثیه خانه خود را حمل می‌کنند. به یاد سال ۴۸ افتادم: هنگامی که فلسطینیان درب خانه‌های خود را قفل کردند و کلید آن را در جیب‌شان گذاشتند و به لبنان آمدند. به این امید که روزی بازگردند. آنان بر این باور بودند که وعده‌ها و قول‌ها آنان را به سرزمین‌شان بازمی‌گرداند و ستمگران جهانی رسوا خواهند شد و دنیا در کنار آنان خواهد ایستاد تا آنان را به کشورشان برگرداند. آنان خیلی صبر کردند، خیلی درخواست کمک کردند، خیلی فکر کردند و سال‌ها گذشت تا اینکه مطمئن شدند دنیا آنان را فراموش کرده است. دنیا دنیای درندگان است؛ دنیای گرگ‌هاست نه دنیای شرافتمندانی که حق را یاری می‌کنند و در کنار حق می‌ایستند. از این جهت بود که آنان مجبور شدند اسلحه به دست بگیرند، تفنگ به دست بگیرند. و طی چند سال با جهاد و قهرمانی خود چهره دنیا را دگرگون کردند، چهره فلسطین و منطقه را دگرگون کردند و در چند جبهه محلی و جهانی پیروز شدند.

به یاد آن روزها افتادم و غمگین شدم. آیا ما نیز همین سال‌ها را پیش رو خواهیم داشت؟ آیا پس از کفرشوبا نوبت کفرحمام و هباریه و دیر میماس و حاصبیا و راشیالفخار است و پس از آن‌ها نوبت مرجعیون و غیر آن می‌رسد و، به همین ترتیب، از روستایی به روستای دیگر کوچ می‌کنیم و در برابر دشمن تسلیم می‌شویم و در انتظار سال‌های آینده می‌نشینیم و کمک می‌خواهیم و منتظر می‌مانیم و باز کمک می‌خواهیم و بعد مجبور می‌شویم خود تفنگ به دست بگیریم؟ به یاد آوردم که ما در تاریخ خود، میراثی سترگ داریم: حماسه امام حسین (ع). پس با خود گفتم: نه، هرگز چنین نخواهد شد.

ما حسینی هستیم. معنای عزاداری‌های ما برای امام حسین و معنای اینکه ما هر سال به یاد امام حسین هستیم و معنای اینکه همیشه می‌گوییم: «یا لیتنا کُنَّا مَعَكَ فَتَفُوزَ فَوْزاً عَظِیماً» (کاش ما همراه تو بودیم تا به رستگاری بزرگ می‌رسیدیم) این است که ما امام حسین را در میان خود می‌یابیم. از خود پرسیدم: اگر امام حسین (ع) این روزها در میان ما بود چه می‌کرد؟ آیا صبر می‌کرد تا برادران و همسایگانش در سرما و با گرسنگی و خواری کوچ کنند؟ اگر این‌طور است چگونه این حدیث پیامبر (ص) را تفسیر کنیم که «مَا أَمَّنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ مَنْ بَاتَ شَبَعَانًا وَ جَارُهُ جَائِعٌ». (هرکس شب با شکم سیر بخوابد درحالی که همسایه‌اش گرسنه باشد، به خدا و روز بازپسین ایمان نیاورده است). هرکس سالم باشد و همسایه‌اش بیمار، هرکس ثروتمند باشد و همسایه‌اش تنگدست، به خدا و روز بازپسین ایمان نیاورده است.

آیا امام حسین تحمل می‌کند که همسایه‌اش خوار شود؟ در سرما باشد؟ در ترس و وحشت باشد؟ در مورد برادران دینی و هم‌وطنان نیز همین‌طور. آیا ممکن است امام حسین بی‌اعتنایی و بی‌توجهی و سکوت را تحمل کند؟ حتی در روزنامه‌ها خبری درباره این ستم‌ها منتشر نمی‌شود. در رادیوها و تلویزیون‌ها نیز خبری گفته نمی‌شود. گویا در مورد این منطقه توطئه

سکوت در کار است. آنچه امروز در کفرشویا می‌گذرد از سال‌ها پیش برای آن زمینه‌سازی شده است؛ از همان روزی که اسرائیلیان شروع به ساختن شهرک‌های نظامی در مرزها کردند. ما باید سال ۴۸ درمی‌یافتیم که با دولتی روبه‌رو هستیم که دشمن ماست و به خاک و آب و میراث و تاریخ ما چشم طمع دوخته است. ساکت ماندیم و ساکت ماندیم و کار را به تصمیم‌گیری محافل بین‌المللی واگذار کردیم و بر اوهام و بهانه‌های پوچ تکیه کردیم.

من می‌دانم که افراد عادی در بیروت یا هر منطقه دیگری وقتی احساس می‌کنند که ممکن است همسایه آنان به آنان تجاوز کند، آماده می‌شوند و اسلحه به دست می‌گیرند. من خبر دارم که در بیروت گروه‌های شبه‌نظامی و سازمان‌های مسلح تشکیل شده است. چرا این گروه‌های مسلح از ترس دیگر گروه‌ها تشکیل می‌شود؟ آیا ترس از تجاوز همسایگان و هم‌وطنان ما سبب می‌شود ما مسلح و آماده رویارویی شویم، ولی ترس از تجاوزهای اسرائیل ما را بر آن نمی‌دارد که آماده شویم؟ این چه منطقی است برادران عزیز؟ فلسفه‌بافی و نظریه‌پردازی و افکار دور و دراز و مطالعات کم‌فایده و تحلیل‌های سفسطه‌آمیز، ما را از بدیهی‌ترین بدیهیات غافل کرده است. آیا دفاع از خود به مصوبه و نقشه و اندیشیدن و رایزنی نیاز دارد؟ شما وقتی دستتان را به سوی چشمتان می‌برید، چشمتان کاملاً خودبه‌خود بسته می‌شود. پس چطور انسان مردد می‌شود که از خود دفاع کند یا نه؟ مگر اینکه بگوییم ما وجود این منطقه پاک را حس نمی‌کنیم؛ منطقه‌ای که لبنان را بی‌نیاز کرد، لبنان را گسترده کرد، و جایگاه لبنان را در دنیا بالا برد.

آیا وجود این منطقه را حس نمی‌کنیم؟ چه معنایی دارد که کماندوهای اسرائیلی وارد روستای مجدل‌زون شوند و اهالی آن را از خانه‌هایشان بیرون کنند، برخی را بربایند و خانه‌ها را ویران کنند بدون آنکه کسی به آنان چیزی بگوید؟ من نمی‌دانم در چنین حالتی مردانگی چه معنایی دارد؟ ایستادن و تماشا کردن و سکوت کردن چه معنایی دارد؟ اگر دولت از مردم دفاع نمی‌کند اجازه دهد آنان از خود دفاع کنند، همان‌گونه که اهالی طیبه دفاع کردند. برخی از جوانان کم سن و سالی که توانستند سلاح به دست بگیرند، از خود دفاع کردند و هم دشمن را کشتند و هم خود کشته شدند و با این کار خود، عزت و افتخار آفریدند و در این دریای تیره و تار نقطه‌ای از نور پدید آوردند: «ظَلَمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا.»

ما چطور می‌توانیم خاموش بمانیم؟ چگونه می‌توانیم صبر کنیم؟ درحالی‌که برادران ما خوار و ذلیل و از خانه و کاشانه خود آواره می‌شوند؟ ما میهن داریم، ما سرزمین داریم، ما دولت داریم. آیا این‌طور می‌خواهیم در برابر ستمگران بایستیم؟ اگر بر فرض اسرائیل بخواهد ادامه دهد و مردم را از شهری به شهر دیگر آواره کند و به ساحل لیطانی برسد و از آن نیز عبور کند، وضع لبنان چه خواهد شد؟ چه تضمینی برای باقی ماندن لبنان و ساختار کنونی آن وجود دارد؟ چه چیزی این ساختار را حفظ می‌کند؟ آیا شما حق دارید بگویید: نه اسرائیل چنین نخواهد کرد؟ به چه دلیل می‌گویید اسرائیل چنین کاری نخواهد کرد؟ هر دولتی در دنیا حتی سوییس و سوئد و نروژ و اسکاندیناوی و دولت‌هایی که در جنگ جهانی اول و دوم به نیروهای بی‌طرف معروف بودند، حتی آن دولت‌ها نیز سلاح دارند و آماده [دفاع از خود] هستند.

در جنگ جهانی دوم آلمان خواست از سوییس عبور کند اما دید کوه‌های بلند و آمادگی کامل ملت سوییس مانع تحرک سریع آلمان خواهد شد و سبب می‌شود آلمان هزینه سنگینی بپردازد. امروز وقتی اسرائیل به کشورهای عرب نگاه می‌کند،

در هر جبهه‌ای خود را در برابر ارتشی نیرومند و در برابر مانع می‌بیند، ولی دیوار ما را کوتاه می‌یابد. علت آن چیست؟ نمی‌دانم علت چیست؟ میهن ما دستخوش تجاوز قرار می‌گیرد و دولت باید دفاع کند. من هرگز ارتش را متهم نمی‌کنم بلکه مقامات سیاسی را متهم می‌کنم که همواره ما را خوار کرده‌اند و از وظایف خود شانه خالی می‌کنند.

ای عزاداران، ای بزرگوارانی که این میراث را حفظ کرده‌اید، اجازه دهید من کمی درباره محنت ملی صحبت کنم. من حسینی که به رنج‌دیدگان اهتمام نورزد نمی‌شناسم. به حسینی که شهید گریه می‌نامندش ایمان ندارم. من به گریه و زاری برای سبک شدن و تخلیه هیجان و ناراحتی ایمان ندارم. ایمان من این است که امکان ندارد امام حسین جز برای احقاق حق کشته شده باشد. مگر او نبود که می‌فرمود: «أَلَا تَرَوْنَ الْحَقَّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَ الْبَاطِلَ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ.» (مگر نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌کنند و از باطل باز نمی‌ایستند؟ باید مومن طرفدار حق، به لقای خداوند دل بندد.)

مگر او نبود که می‌فرمود: «وَأَنِّي مَا خَرَجْتُ أَشْرًا وَ لَا بَطْرًا وَ لَا ظَالِمًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي، أَرِيدُ أَنْ أَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ.» (من از سر شادی و سرمستی و تباهاکاری و ستمگری قیام نکردم، بلکه برای طلب اصلاح در امت جدم به پا خاستم و می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم.)

مگر او نبود که بارها و با عبارتهای مختلف می‌فرمود: «وَأَنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا.» (من مرگ را جز خوشبختی و زندگی با ستمگران را جز مایه دل‌تنگی نمی‌دانم.)

«أَلَا وَ إِنَّ الدَّعِيَّ بْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الدَّلِيلِ وَ هَيْهَاتَ مِنَ الدَّلِيلِ.» (این حرامزاده پسر حرامزاده مرا میان دو چیز مخیر کرده است: میان شمشیر و تن دادن به خواری و هیهات که ما تن به خواری دهیم.)

مگر این‌ها سخنان امام حسین نیست؟ امام حسین (ع) امامی معصوم است، از هر گناهی دور است. با این حال شمشیر برمی‌دارد و زره می‌پوشد و می‌جنگد و می‌کشد و کشته می‌شود. او جهاد و مبارزه می‌کند.

حال چه شده است که ما جهاد را از دین جدا کرده‌ایم؟ چه شده است که نماز و جنگ را از یکدیگر جدا کرده‌ایم؟ چرا نماز خواندن برای خدا و اهتمام به وضع رنج‌دیدگان و ستم‌دیدگان را از یکدیگر جدا می‌دانیم؟ مگر نه اینکه قرآن می‌گوید: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ. فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ. وَ لَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ.»

به خدا سوگند آنانی که از روحانیان می‌خواهند عمامه و مسجدهایشان را حفظ کنند و از حد آن فراتر نروند، بازمانده همان کسانی هستند که در اروپا توطئه چیدند و مردم را بیرون راندند. همان‌ها که پروردگار خود را در کلیساها و در مساجد محبوس کردند و خواستند تا میدان برای آنان خالی بماند تا به طغیان و ستمگری و بازی با مصالح مردم پردازند. نه، خدا هم در مسجد است، هم در بازار و هم در میدان جنگ. مردان خدا، بندگان خدا و مؤمنان به خدا نیز باید به همه این امور اهتمام ورزند: هر کسی بنابر تخصص و شایستگی خود.

من حسینی را که کشته شده است تا من گریه کنم نمی‌شناسم. چرا من برای امام حسین گریه می‌کنم؟ من برای امام حسین گریه می‌کنم تا او را به یاد داشته باشم و به یاد داشته باشم که او در برابر دنیایی از قدرت ایستاد؛ دنیایی که همگی دست به دست هم داده و از هر سو او را احاطه کرده بودند و او به تنهایی به میدان می‌رفت و به گفته کسی که صحنه جنگ را نقل می‌کند: «به خدا سوگند مردی را ندیدم که خویشان او کشته شده باشند، ولی چنین شجاعانه مبارزه کند.» بنابراین، من نمی‌توانم مراسم عزاداری امام حسین (ع) را از تلاش برای حمایت مجاهدان در مرزها جدا بدانم. من نمی‌توانم سوگواری برای امام حسین را درک کنم مگر آنکه بتواند قهرمانانی را تربیت کند؛ کسانی را تربیت کند که در برابر ستمگر بایستند و در برابر حاکم ستمگر سخن حق را بگویند. این است معنای حسین و معنای عزاداری برای امام حسین.

اسرائیل بر ضد ما توطئه‌چینی می‌کند و می‌کوشد تا میان ما تفرقه ایجاد کند و ما نه گرد هم می‌آییم و نه صحبت می‌کنیم. تنها در مجالس می‌نشینیم و حزنی تشریفاتی به خود می‌گیریم و سپس به فکر برنامه‌ریزی و گردهم‌آیی و دعوت می‌افتیم. گرد هم آمدن ما به سال‌ها زمان نیاز دارد و در این بین فرصت از دست می‌رود و سرزمین‌ها به اشغال درمی‌آید. پیش از کفرشوبا مناطقی دیگر از لبنان اشغال شده بود. شش سال پیش اعلام کردم که حدود هفت هزار متر از خاک میس‌الجبل و عدیسه اشغال شده است. نیروهای اسرائیلی خاک لبنان را در برخی مناطق گرفته‌اند و در آنجا ده و مراکز و پاسگاه‌های نظامی ایجاد کرده‌اند.

در بلندی‌های جبل‌الشیخ از خاک لبنان نیروهای اسرائیلی جاده‌های بسیاری احداث کرده‌اند، همان جاده‌هایی که ارتباط مردم شبعا را با سوریه قطع کرده است. مردم شبعا از راه بازرگانی با سوریه زندگی می‌کردند. اکنون مزارع آنان را گرفته‌اند و راه‌های آنان را بسته‌اند و مردم عزیز و بزرگوار شبعا در فقر و سختی و گرسنگی و محنت به سر می‌برند، درحالی که آنان انسان‌های مهمان‌نوازی هستند و در خانه‌هایشان ابه روی مهمان‌باز است. کی می‌خواهیم آنان را درک کنیم؟ وقتی مصیبت بر سر خودمان فرود آمد؟ وقتی خود آواره شدیم؟ فکر نمی‌کنم امام حسین چنین وضعی را بپذیرد.

برادران عزیز، من معتقدم وظیفه هر انسانی در لبنان این است که خود را آماده کند و آموزش نظامی ببیند، چه دولت بخواهد یا نخواهد. بله، باید مثل علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) مسلح شویم. اگر من نمی‌توانم اسلحه به دست بگیرم، این برای من عیب است و من کوتاهی کرده‌ام و از خط امام علی منحرف شده‌ام. کسانی پیرو علی‌بن‌ابی‌طالب و حسین‌بن‌علی هستند که در به کارگیری اسلحه مهارت داشته باشند و در راه خدا بجنگند، چراکه اسلام مجموعه‌ای یکپارچه است که هیچ جزئی را نمی‌توان از آن جدا کرد. اسلام نماز و جهاد و دفاع و روزه و حج و امر به معروف و نهی از منکر دارد. این‌ها از یکدیگر جدا نمی‌شوند. اسلام واحد و یکپارچه است. این وظیفه هر شهروند است...

من این سخن را از زبان امام حسین (ع) می‌گویم و امیدوارم صادقانه بگویم. خطاب به جوانان و کسانی که می‌توانند جوانان را تمرین نظامی دهند و آنان را برای تشکیل مقاومت لبنانی آماده کنند، می‌گویم: چرا پیش از آنکه از سرزمین خود رانده شویم و پیش از آنکه همانند تجربه فلسطین که سال‌هاست شاهد آنیم، مجبور شویم سال‌ها در اردوگاه‌ها زندگی کنیم و بعد از آن تفنگ به دست بگیریم و به کشور خود بازگردیم، چرا پیش از آنکه فرصت از دست برود چاره‌ای نمی‌اندیشیم؟ بر هر جوانی همان‌گونه که واجب است نماز بخواند، واجب است آموزش ببیند و اسلحه به دست بگیرد و برای تشکیل مقاومت

لبنان آماده شود تا به دشمن درس عبرت بدهد، همان‌گونه که مقاومت فلسطین به او درس عبرت داد. آیا می‌میریم؟ آیا اگر یکی از آنان کشته شود، ده نفر از ما را می‌کشند؟ ما آماده‌ایم. امام حسین و یارانش ۷۰ نفر بودند، ۷۲ نفر بودند. ولی همه نیروهای دنیا بر ضد او بسیج شده بودند. این است معنای حسین. او می‌دانست که کشته می‌شود.

دفاع از میهن تنها وظیفه دولت نیست. اگر مقامات سیاسی در دوره‌ای کوتاهی و صحنه را خالی کنند - که امیدوارم این وضع را ادامه ندهند - این بدان معنا نیست که ملت نباید مسئولیت خود را بر دوش بگیرد. بدان معنا نیست که ملت به وظیفه خود عمل نکند. وظیفه ما ایستادگی است. وظیفه ما مبارزه است. وظیفه ما دفاع کردن است. معنای سوگواری برای امام حسین این است، نه اینکه گریه کنیم و سپس با خیالی آسوده از مراسم بیرون برویم و بگوییم الحمدلله وظیفه خود را انجام دادیم و چند قطره اشک برای امام حسین ریختیم. امام حسین نیازی به این اشک‌ها ندارد. این را بدانید. گریه بر امام حسین برای آن است که حسین را به یاد ما بیاورد تا موضع او و قهرمانی‌های او را دریابیم و از او پیروی کنیم. مقتل‌خوانی برای آن است که عواطف ما را برانگیزد تا در کنار عقل خود و در برابر دشمن بایستیم و با ستمگران مبارزه کنیم. اگر تنها به گریه و زاری پردازیم مثل آن است که کنار در ایستاده‌ایم و وارد محراب نشده‌ایم.

برادران عزیز، معنای حرکت امام حسین و گرامیداشت یاد امام حسین این است که ما همچون امام حسین زندگی با ستمگران را ننگ بدانیم: «وَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاءَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا.» (به خدا سوگند که مرگ را جز سعادت و زندگی با ستم پیشگان را جز ملالت نمی‌دانم.) امام حسین (ع) زندگی کردن با ستمگران را بر نمی‌تابد. او تحمل نمی‌کند که در کنار ستمگر بایستد. با ستمگر می‌جنگد حتی اگر کشته شود. منظور از ستمگر کیست؟ هر ستمگری که باشد: چه اسرائیل، چه ستمگر داخلی. هر کس که حقوق تو را پایمال کند ستمگر است، هر چند دولت باشد. کسی که تو را از حقوق خود محروم می‌کند ستمگر است، هر چند حاکم باشد. کسی که فرصت زندگی را از تو می‌گیرد ستمگر است، در هر منصبی که می‌خواهد باشد. امام حسین (ع) نمی‌پذیرد که تو با او سازش کنی.

معنای برگزاری مراسم سوگواری برای امام حسین این است. سوگواری امام حسین، افراد خوار و ذلیل پرورش نمی‌دهد، گریه‌کننده پرورش نمی‌دهد. عزای امام حسین انسان‌هایی حسینی پرورش می‌دهد، انسان‌هایی که همانند امام حسین سکوت کردن در برابر ستمگر را رد می‌کنند. زنانی پرورش می‌دهد همچون زینب که پیکر برادرش را بلند می‌کند و می‌گوید: «خدایا این قربانی را از ما بپذیر» آیا این گریه است؟ آیا این بسنده کردن به گریه است؟ این مجالس سوگواری و این مکان همچون مدرسه‌ای که به ما علم می‌آموزد، ما را پرورش می‌دهد و ایمانمان را تقویت می‌کند.

پدران و نیاکان ما این سوگواری‌ها را با وجود ستم‌های تاریخی استعمارگران عثمانی حفظ کرده و به دست ما رسانده‌اند. ما باید از آن بهره بگیریم. چگونه؟ آیا صرفاً با نشستن و عزا گرفتن و گذراندن وقت؟ نه، دستاورد عزاداری این نیست. دستاورد عزاداری این است که با قصد مبارزه با ستمگر از اینجا بیرون برویم، خواه این ستمگر اسرائیل و آمریکا و استعمارگران باشند یا نزدیکان و خویشان و حاکمان ما. فرقی نمی‌کند. یک سال از سخنان سال گذشته من در همین مکان و به همین مناسبت گذشت. گفتم که صحبت‌ها و برخوردهای ما را بر اهداف خاص و مصالح سیاسی و امور شخصی حمل می‌کنند، ولی حقیقت روشن شد: ما جز حق نمی‌خواهیم، جز برخورد منصفانه و عادلانه نمی‌خواهیم. این عدالت بر خاسته از

ایمان ما به خداوند است، برخاسته از ایمان ما به میهن است، برخاسته از ایمان ما به انسان است.

ما نمی‌پذیریم که خاک کشورمان بی‌دفاع بماند. دولت باید موضع خود را اعلام کند و بگوید که آیا دفاع می‌کند یا نمی‌کند؟ یا اینکه می‌خواهد عقب‌نشینی کند؟ وقت سهل‌انگاری و بی‌اعتنایی به امور و خلط کردن مسائل و گمراه کردن مردم نیست. کسی که نمی‌تواند لبنان را حفظ کند باید در خانه خود بنشیند و گرنه میهن و ملت و تاریخ و وجدان و نسل‌های آینده تا ابد او را لعنت خواهند کرد.

آنان که دست‌بسته در برابر اوضاع ملی می‌ایستند باید یا مسئولیت کار خود را بپذیرند و یا اقدامی کنند. خواسته ما این است. ما نمی‌خواهیم در جنوب یا هر منطقه دیگری هزینه معادلات سیاسی و توهمات تئوریک و تخیلات سفسطه‌آمیزی را بپردازیم که هر روز در برخی روزنامه‌ها می‌خوانیم. ما نمی‌توانیم هزینه این‌ها را بپردازیم. ما در جنوب داریم می‌میریم، خانه‌هایمان ویران می‌شود، کرامتمان پایمال می‌گردد و رزق و روزی‌مان بر باد می‌رود. به مشکل ما بی‌اعتنایی می‌شود. ما مدتی به امید اقدامی، اراده‌ای، تحرکی صبر کردیم. اما دیگر به چه امیدی؟ چه کسی از ما دفاع می‌کند؟ چه کسی در برابر دشمن می‌ایستد؟ چه کسی به این مسئله فکر می‌کند؟

آیا منتظریم آمریکا یا فرانسه یا شوروی از ما دفاع کنند؟ آیا از دولت‌های عربی انتظار داریم از ما دفاع کنند؟ همه آنان از ما دفاع خواهند کرد اگر ما خود دفاع کنیم. نخستین گلوله‌ای که از تفنگ ارتش ما، از توپخانه ارتش ما، از مسلسل جوانان ما، انقلابیون ما، مقاومت ما شلیک شود، همه معادلات را دگرگون می‌کند. رابطه مقامات دولتی با مردم تغییر می‌کند. رابطه آنان با اعراب متحول می‌شود. رابطه آنان با مقاومت فلسطین دگرگون می‌شود. رابطه آنان با دنیا تغییر می‌کند. دیگر در سازمان ملل نمی‌گویند جنوب لبنان سرزمینی متروک است و کسی از آن حمایت نمی‌کند. مردم آن کجا هستند؟ ما نمی‌توانیم بگوییم که جنوب فرزندانمان ندارد. چه اسلحه داشته باشیم یا نداشته باشیم. ما با دست‌ان خود، با چنگ و دندان خود به میدان می‌رویم. ما فرزندان امام حسین (ع) هستیم.

ما فرزندان امام حسین (ع) هستیم و می‌گوییم: «همانا حرامزاده فرزند حرامزاده مرا بین دو چیز مخیر کرده است: شمشیر و تن دادن به خواری و هیهات که ما به خواری تن دهیم.» امام حسین (ع) این‌گونه به ما عزت بخشید و ما نیز یاد او را گرامی می‌داریم.

والسلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته.